

## من با پاهایم رای می دهم!

مقاله ای از دکتر لشکر بلوکی درباره‌ی «مهاجرت فراگیر» در ایران

زمان آن رسیده است که با این حقیقت عریان روبرو شویم؛ اگر تا دیروز ما با پدیده «مهاجرت نخبگان» روبرو بودیم اکنون با پدیده «مهاجرت فراگیر» مواجهیم. پدیده ای به مراتب عمیق تر، وسیع تر و دردناک تر! عادی و نخبه، قشر مرفه و متوسط، تحصیل کرده و در حال تحصیل، به فکر رفتن هستند.

- چرا ترجیح می دهند به کشوری دیگر بروند و از صفر شروع بکنند؟
- چرا دانشجویان کارشناسی هم و غم شان گرفتن پذیرش از دانشگاه‌های خارجی و رفتن است؟
- چرا مهاجرت رخ می دهد؟

زمانی در تاریخ سیاسی مساله مهاجرت را تعبیر کرده اند به رای دادن با پا! یعنی کسانی که حرفشان را پای صندوق های رای نمی زنند بلکه می گذارند و می روند. از مهم ترین دلایل مهاجرت می توان به دو مساله اشاره کرده و آنها را در دو کلمه ساده، بسیار پیش پا افتاده اما عمیق و بسیار دردناک خلاصه کرد: امید و امنیت

امید تعریف ساده اش می شود: برداشت مثبت نسبت به تغییر ملموس در آینده.

فردی که واسه مدتی توی چین زندگی کرده، می گفت در بسیاری از جاهای چین زندگی به مراتب بدتر از ایرانه.

حتی او از برخی محلات شهری دیدار کرده بود که توصیفش واقعا تکان دهنده بود. به مراتب زندگی ما در مقابل آنان بهتر بود.

اما می گفت یک نکته مهم در همان محلات با سطح زندگی بسیار پست و گاه مشمئزکننده وجود داشت: **امید**.

**چرا؟** چون نشانه های روشن تغییر را دیده بودند؟

**چطوری؟** محله های کناری یا شهرهای دیگر را دیده بودند که یکی پس از دیگری بازسازی می شوند و سطح زندگی شان بهبود پیدا می کند.

افراد یک کشور باید نشانه های امید را درک کنند. بخوانید **نوید بهتر شدن**، نه همین الان بلکه تغییرات ملموس در آینده.

اما وقتی تحصیل کردگان، ثروتمندان و کارآفرینان همه در این سفارت خانه و آن سفارت خانه به فکر اقامت و تابعیت هستند این یعنی من آینده را روشن نمی بینم. بنابراین نه تظاهرات می کنم. نه انتخابات را تحریم می کنم و نه خیابان ها را شلوغ می کنم. فقط با پاهایم رای می دهم یعنی از این مملکت می روم!

پیش خودش می گوید: می دانم که باید در کشور دیگر از صفر شروع کنم. می دانم که اخلاقا درست نیست که پولی که در این سرزمین کسب کرده ام را در کشور دیگری سرمایه گذاری کنم و می دانم که در این کشور تحصیل کرده ام و به این سرزمین مدیونم اما ظاهرا چاره ای نمانده است.

امنیت را نیز اینگونه تعریف می‌کنم: برداشت مثبت نسبت به با ثباتی وضعیت و قابل پیش بینی بودن متغیرهای کلیدی

وقتی شهروندان یک سرزمین در جمع‌های خانوادگی خود راجع به جنگ حرف می‌زنند، وقتی در یک کشور برای بسیاری از کالاها باید تا ظهر صبر کنی که قیمت بر اساس دلار در بیاید می‌توان از اطمینان و برنامه ریزی بلندمدت صحبت کرد؟ آیا در آن کشور صحبت از فرزندآوری و سرمایه‌گذاری حرف معقولی است؟

بسیاری از کسانی که می‌روند فقط یک دلیل ساده دارند: آرامش روانی ندارم. چرا مانند شهروندان دیگر کشورها، نباید تصویر مشخصی از ده، بیست و سی ساله زندگی شخصی و اوضاع کشور خودم داشته باشم؟ به همین خاطر است که عده‌ای ترجیح می‌دهند فرزندان خود را در خاک دیگری به دنیا بیاورند. چون به فردای این خاک مطمئن نیستند. سوال آنان این است که چرا باید میان این همه کشور، فقط کشور ما اینچنین همواره زیر سایه جنگ و زیر بار تحریم‌ها باشد؟

## تجویز راهبردی :

مدیران ارشد کشور ممکن است به تظاهرات، اعتصابات و اغتشاشات حساس باشند و باید هم باشند برای آن شورای امنیت استان و شورای امنیت ملی را تشکیل می‌دهند و تدبیر می‌کنند. اما بهتر است برای این مهاجرت فراگیر (پدیده‌ای بسیار وسیع تر و وخیم تر از مهاجرت نخبگان) نیز تشکیل جلسه دهند و تدبیر کنند.

برای آغاز، شاید یکی از اولین راهکارها استفاده از «تست امید» باشد: قبل از هر جهت‌گیری، هر سیاست‌گذاری، هر سخنرانی از خود بپرسند حاصل این تصمیم/سیاست/سخنرانی من، افزایش امید و امنیت است یا منجر به تخریب سرمایه اجتماعی (امید + امنیت) می‌شود؟

همین سیاست‌ها، تصمیم‌گیری‌ها و سخنرانی‌های ساده ماست که به جامعه امنیت و امید تزریق می‌کند! همین سخنرانی و سیاست‌هاست که تعیین می‌کند نخبه باهوش بعدی در ایران به دنیا بیاید یا در استرالیا؟

همین سیاست‌ها و سخنرانی‌هاست که تعیین می‌کند میلیارد دلار بعدی در ایران سرمایه‌گذاری شود یا در گرجستان؟ همین سیاست‌ها و سخنرانی‌هاست که تعیین می‌کند دفتر بعدی شرکت‌های برتر جهانی در علی‌آباد ایران تاسیس شود یا حیدرآباد هندوستان .

هنوز دیر نشده است! ایران همچنان جذاب و دوست‌داشتنی است. بگذاریم برای ساختن این سرزمین دست‌ها بکار افتد و آستین‌ها بالا زده بشه و نه اینکه «پاها» عزم رفتن کنند و هزاران سر (مغز) و میلیارد‌ها سرمایه (ثروت) را با خود برای همیشه ببرند!